

رضاشاه، تیمورتاش و «سیاست شرقی» ایران

در پی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه و فترت ناشی از فروپاشی تزارسم که با ناتوانی بریتانیا در بهره‌برداری کامل از افول رقیب دیرینش مقارن شد، ایران پس از سالها شکست و ناکامی در اعمال اصلاحات و نوآوریهای لازم جهت اعاده استقلال کشور بالاخره فرصت یافت شالوده‌ای متناسب با یک کشور مدرن و امروزی پی‌ریزی کند. در کنار تحولات داخلی کشور که از لحاظ سیاسی با تشکیل و اقتدار فزاینده گروهی از رجال و نیروهای اجتماعی در حول محور قدرت شخصی رضاخان سردار سپه و از لحاظ اداری نیز با سازماندهی مجدد نظام کشوری و لشکری ایران توأم شد، در عرصه سیاست خارجی نیز برای اعاده حاکمیت سیاسی و دفاع از تمامیت ارضی ایران اقداماتی همسنگ تحولات داخلی مبذول شد که اشاراتی گذرا به رئوس آنها موضوع اصلی این بررسی است.

تا پیش از شکل‌گیری حرکت‌های اصلاح طلب در جامعه که مالا به نهضت مشروطه، و تلاش پیگیر در جهت انگیختن مشارکت و مسئولیت بیشتر اجتماعی در اداره امور منجر شد، حوزه سیاست خارجی نیز همانند دیگر امور ملک، امری بود در حیطه اختیار حکام. ولی با ضرورت اصلاح و دگرگونی، که شکست‌های پی‌در پی در عرصه رویارویی با جهان خارج مهمترین انگیزه آن بود، مسائل سیاست خارجی نیز در صدر مسائل مورد توجه عمومی قرار گرفت. با این حال حتی در بجهت نهضت مشروطه و آزادیهای نسبی آن ایام و سالهای بعدش نیز در مقایسه با دیگر مضامین اجتماعی و سیاسی، در طرح و بحث مسائل سیاست خارجی احتیاط و تأملی مشخص مشهود بود. علی‌رغم تمام دگرگونیهای

که در زمینه «پولتیک» حاصل شد هنوز هم سیاست خارجی از وجه سنتی و ماقبل مدرن خویش دور نشده بود، و لهذا با تحکیم مبادی استبداد پهلوی و شکل غیر دموکراتیک و آمرانه‌ای که تحقق آمال و خواسته‌های ملی ایرانیان به خود گرفت، یکی از نخستین حوزه‌هایی که از حیطة بحث و مشارکت عمومی خارج و سریعاً به قالب مکتوم سنتی خویش بازگشت، سیاست خارجی بود. این دگرگونی را به روشنی می‌توان در پدیده تیمورتاش و چیرگی او بر دوره مهمی از سیاست خارجی ایران مشاهده کرد؛ میرزا عبدالحسین خان تیمورتاش از ۱۳۰۵ که وزارت دربار پهلوی را بر عهده گرفت تا ۱۳۱۰ که اقتدارش رو به افول نهاد، به رغم تشکیلات وزارت خارجه و جایگاه قانونی آن در نظام دولتی کشور، خود شخصاً- و با ارتباط مستقیم با شاه- بخش اصلی مذاکرات ایران و کشورهای خارجی را بر عهده داشت و در تمام مراحل این دوره نقش مهم و تعیین کننده‌ای ایفا کرد.

با تحکیم
مبادی استبداد
پهلوی یکی از
نخستین
حوزه‌هایی که
از حیطة بحث
و مشارکت
عمومی
خارج شد،
سیاست
خارجی بود.

بخش مهمی از زد و خوردهای سیاسی و نظامی گسترده‌ای که در سالهای پس از جنگ جهانی اول صرف اعاده حاکمیت ملی ایران شد، در صفحات شمالی کشور روی داد و در آستانه تغییر سلطنت نیز هنوز هم حل و فصل مسائل سیاسی و اقتصادی کشور در نواحی شمالی اولویت خاص خویش را داشت و در همین زمینه بود که از اوایل زمستان ۱۳۰۴ میان سفیر شوروی در تهران و رضا شاه مذاکراتی آغاز شد که با رشته توافقهایی در زمینه تقسیم آبهای سرحدی، امور کنسولی، و از همه مهمتر در مورد اجازه صدور کالاهای ایران به بازار مکاره نیژنی نوگورود صورت گرفت با موفقیت‌هایی توأم شد. در خرداد ۱۳۰۵ رضا شاه تیمورتاش را بعنوان مسئول امور خارجی کشور به روسها معرفی کرد و قرار شد وی در تابستان همان سال برای ادامه مذاکرات راهی مسکو شود.

توأم شدن این تحولات با تلاش دولت برای حل و فصل مسائل سیاسی و مرزی ایران و ترکیه که در اردیبهشت ۱۳۰۵، با امضای قرار داد «ودادیه و تأمینیه» دو کشور شکل مشخصی به خود گرفت، و همچنین تلاشهای ایران برای تسویه مسائل مورد اختلاف خود با دولت افغانستان (که به تشویق و ابتکار ترکها آغاز شد)، مقامات بریتانیا را نسبت به نزدیکی این سه کشور و احتمال بهره‌برداری شوروی از این امر بیمناک ساخت. در آن ایام ترکها هنوز بر سر مسائلی چون مالکیت نهایی موصل با دولت بریتانیا درگیر بوده و در کابل نیز به رغم آن که از سومین جنگ انگلیس و افغان در ۱۹۱۹ چند سالی می‌گذشت، گرایشهای ضد انگلیسی (که تهدیدی بر منافع امپراتوری در هند به شمار می‌رفت) هنوز هم دست بالا را داشت. با این حال نگرانی مقامات انگلیسی از پیشرفت مذاکرات ایران و شوروی، و احتمال مشارکت فعالانه ایران در این ائتلاف منطقه‌ای که انگلیسیها «پیمان آسیایی» اش نامیدند، به درازا نکشید، زیرا در اوائل آذر ۱۳۰۵ با احضار ناگهانی

تیمورتاش به تهران مذاکرات منطقه‌ای مفصلی که از مرداد همان سال در مسکو (و آنکارا) آغاز شده و ظاهراً به نوعی توافق نهایی نیز نزدیک شده بود روال دیگری یافت.

با این اقدام رضا شاه، حال چه به علت نگرانی از شورشهای نظامی سلماس و مراوه تپه در تابستان همان سال که به دسایس روسها نسبت داده شد و چه به دلیل فشار سیاسی بریتانیا، روند مذاکرات ایران و شوروی از حالت مستقیم پیشین خارج و از طریق مجاری متعارف سیاسی، یعنی سفارت ایران در مسکو و وزارت امور خارجه دنبال شد. در پی این تحولات، هنگامی که مذاکرات ایران و شوروی در پاییز ۱۳۰۶ با انعقاد «معاهده تأمینیه و بی طرفی» و رشته توافقهایی در زمینه امور تجاری و گمرکی به نتایج قابل توجهی نزدیک شد، تیمورتاش با اختیاراتی مشابه آنچه که در دور اول مذاکرات ایران و شوروی داشت، با دولت بریتانیا وارد مذاکره شد. هدف از این مذاکرات تسویه مسائلی بود چون تعرفه‌های جدید گمرکی، دشواریهای ناشی از لغو کاپیتولاسیون، امتیاز خط هوایی جنوب، اختلاف‌های مرزی ایران و عراق و از همه مهمتر اعاده حاکمیت کشور بر جزایر ایرانی خلیج فارس که بر روابط دو کشور سایه افکنده بود.

به عبارت دیگر پس از «عدم توازن» که خود را به صورت مذاکرات اولیه ایران و شوروی و گرایش به سوی نوعی ائتلاف منطقه‌ای مطلوب روسها نشان داد، «موازنه» دیرین و مألوف ایران در سیاست خارجی اعاده شد؛ آن هم وجه فعالی از این خط مشی که به رقابت و اداشتن هر یک از قدرتهای رقیب و کسب امتیازهای بیشتر از طرفین را مد نظر داشت.

ولی این مرحله از تلاشهای دیپلماتیک ایران با موفقیت چندانی روبرو نشد. احتمالاً اگر دولت ایران انتظار داشت که نزدیکی اش به شوروی موجب نرمش و انعطاف بیشتری از جانب انگلیسیها



شود، عملاً ثابت شد که نگرانی مقامات بریتانیا از این امر به حدی نبود که آنها را به انعطاف بیشتری در قبال خواسته‌های دولت ایران وادار سازد، لهذا جز در مسائلی چون تعرفه‌های گمرکی و ضمانت‌های حقوقی لازم در پی لغو کاپیتولاسیون ... توافق دیگری صورت نگرفت. از اواسط سال ۱۳۰۸ از شتاب مذاکرات ایران و انگلیس برای حل و فصل کلی مسائل مورد اختلاف کاسته شد و بالاخره در پاییز

۱۳۰۹ نیز مذاکرات مزبور بدون حصول نتایج دیگر خاتمه یافت. در خلال این

مذاکرات نه فقط مسئله‌ای حل نشد، که با شروع مذاکراتی با شرکت نفت در سال

۱۳۰۷ برای تجدید نظر در مفاد امتیاز داری مشکل لاینحل دیگری بر فهرست مسائل

مورد اختلاف ایران و انگلیس افزوده شد. علاوه بر این مذاکرات ایران و انگلیس در

زمینه اعطای اجازه پرواز به هواپیماهای بریتانیا در جنوب نیز باعث نگرانی و اعتراض

مسکو شد، و به سردی روابط ایران و شوروی منجر گردید. این مقطع را می‌توان نقطه

پایان یک دوره مشخص از مساعی دیپلماتیک ایران برای اعاده حقوق از دست رفته

کشور دانست که از سال ۱۳۰۶، و بر اساس سیاست موازنه میان روس و انگلیس آغاز

و در ۱۳۰۹ بدون حصول نتیجه‌ای چشمگیر خاتمه یافت.

دور بعدی تلاش‌های سیاسی ایران بر مبنایی کاملاً متفاوت از سبک و سیاق قبل،

ولی در جهت تامین همان اهداف پیشین آغاز شد. در این مرحله آنچه در مراحل

نخست کار یعنی در سال ۱۳۰۶ بعنوان یک خط مشی احتمالی مطرح، و باعث نگرانی

مقامات انگلیسی شده بود، یعنی اتخاذ نوعی «سیاست شرقی» جنبه‌ای عملی یافت.

شکل مشخص این چرخش سیاسی را می‌توان در خلال توافقهایی دید که میان ایران و

افغانستان از یک سو، و ایران و ترکیه از سوی دیگر صورت گرفت.

همانگونه که اشاره شد، با انعقاد معاهده و دادیه و تأمینیه ایران و ترکیه در

اردیبهشت ۱۳۰۵، برای حل و فصل مسائل مورد اختلاف دو کشور و بویژه مسئله

تعیین حدود مرزهای مشترک اقداماتی آغاز شد. ولی با پیش آمد وقایعی چون شورش

کردهای ترکیه در جوار مرزهای ایران (آارات، ۱۳۰۶-۱۳۰۹) و نگرانی ترکها از

عدم همکاری ایران در سرکوب آنها، و همچنین تجدید خواسته‌های ارضی ترکها در

بخشهایی از قلمرو مرزی ایران، نه تنها در تسویه این مسائل پیشرفتی حاصل نشد که

حتی در سال ۱۳۰۸ به علت پیش آمد یک رشته برخوردهای مرزی، روابط دو کشور جنبه‌ای بحرانی

هم یافت. از سوی دیگر تلاش مشابه و هم زمان دولت ایران برای تسویه مسائل مورد اختلاف با

افغانستان نیز به علت تصادف با شورش بچه سقا و سقوط امیر امان‌الله خان (۱۳۰۸) دچار وقفه شد.

ولی اینکه در چارچوب سیاست شرقی جدید، که رکن عمده آن بر حل و فصل هر چه سریعتر اختلاف

نظرهای ممالک محور شمال قرار داشت، ایران نه فقط حاضر شد مسائل مرزی و سیاسی خود را در

در نیمه نخست

سلطنت رضا

شاه ایران از

کسب و

نگهداری آنچه

در حیطة

توانایی و

امکاناتش بود

چشم پوشید تا

شاید در سایه

معادلات و

محاسباتی پای

در هوا آنچه را

هدفی بزرگتر

تلقی می کرد

بدست آورد.

شمالغرب با شرایطی مطابق خواسته های ترکیه تسویه کند، بلکه در حل و فصل اختلافات مرزی خود در شرق نیز رویه ای باب طبع دولت افغانستان اتخاذ کرد.

هدف دولت از اتخاذ چنین خط مشیی آن بود که با کسب اطمینان خاطر از شمال، برای مقاومت و ایستادگی در جنوب از موقعیت بهتری برخوردار گردد. یکی از عوامل مهمی که در شکل بخشیدن به این سیاست شرقی موثر واقع شد، مواضع دولت شوروی بود که در تب و تاب تحولات ناشی از سیاستهای اجباری صنعتی، و اشتراکی کردن کشاورزی، جهان غرب را در تدارک یک حمله سراسری به شوروی فرض می کرد و یکی از سیاستهایش آن بود که همسایه های جنوبی خود را به ائتلافی منطقه ای تشویق کند تا در صورت بروز جنگ معهود که روسها بر عن قریب بودنش تاکید داشتند از مرزهای جنوبی خود مطمئن باشند. احتمالاً دولت ایران همین برداشت (یا تبلیغات) روسها را جدی گرفته، و واقعاً انتظار داشت که چنین رویارویی بزرگی رخ دهد که تصمیم گرفت هم زمان با پذیرش خواسته های مرزی ترکیه و افغانستان، به مصاف دولت بریتانیا بشتابد، زیرا نامه ای که تیمورتاش در فروردین ۱۳۱۰ به شرکت نفت ارسال داشت و خواسته هایی که در آن مطرح کرد، کاملاً بیانگر آن بود که هدف ایران نه ادامه مذاکرات ناتمام سال پیش، که زیر سؤال بردن کل منافع نفتی بریتانیا در جنوب است و این تصمیمی نبود که در شرایط عادی آن روز امکان تحقق داشته باشد. با آن که این اقدام تیمورتاش با مانورهای معمول او، یعنی شروع دور دیگری از مذاکرات ایران و شوروی و انتشار شایعاتی مبنی بر احتمال اعطای امتیاز نفت شمال به روسها یا انعقاد یک قرار داد دفاعی بین دو کشور ... توأم شد، ولی این بار نیز همانند تلاشهای پیشین ایرانیان در استفاده از این تهدید، نتیجه ای حاصل نشد؛ شرکت نفت نه تنها از هر گونه مذاکره ای در این زمینه امتناع کرد، بلکه با اعلام کاهش فوق العاده در سهم ایران از عایدات حق الامتیاز نفت در آن سال، ضربه محکمی نیز وارد آورد.

پرتال جامع علوم انسانی



باز هم دور دیگری از تلاش‌های سیاسی ایران برای اعاده حقوق از دست رفته کشور به نتیجه نرسید، ولی با این تفاوت که اینک دگرگونی‌های حاصله در روابط منطقه‌ای و جهانی نیز به اندازه‌ای روشن شده بود که شکست و ناکامی اجتناب‌ناپذیر سیاست‌هایی از نوع خط مشی مورد نظر ایران را آشکار سازد. بر خلاف تبلیغات روسها نه تنها میان «اردوی سوسیالیسم» و «جهان سرمایه‌داری» جنگ و جدلی

در نگرفت که با عزل چیچرین از کمیساریای خارجه و انتصاب ماکسیم لیتوینوف به جای او (۱۳۰۹) سیاستی در جهت توسعه روابط سیاسی و اقتصادی با همان جهان سرمایه‌داری آغاز شد که تا جنگ جهانی دوم ادامه یافت، و چرخشی مهم در سیاست خارجی شوروی محسوب می‌شد. ترکیه نیز در همان ایام، در عین حفظ روابط دوستانه با شوروی، با اقداماتی چون انعقاد قرار داد دوستی با یونان (آذرماه ۱۳۰۹)، و بالاخره عضویت در جامعه ملل (تیر ۱۳۱۱) سیاست خارجی بازتری اتخاذ کرد.

در یک مرحله، یعنی با عزل تیمورتاش از وزارت دربار و حذف او از متن اصلی تحولات سیاسی ایران که تقریباً با انتصاب فروغی به وزارت امور خارجه نیز توأم شد، چنین به نظر آمد که ایران هم در صدد چرخشی متناسب با دگرگونی‌های جدید جهانی و منطقه‌ای برآمده است، و اقتدار گروه رقیب تیمورتاش و دوستانش، به معنای محافظه‌کاری بیشتر و تلاشی است در جهت اعاده سیاست توازن. ولی با لغو قرار داد داری به تصمیم شخص رضا شاه در آذر ۱۳۱۰ آشکار شد نه آن است که کشتیبان را سیاستی دگر، که همان سیاست را کشتیبانی دگرآمده است. آن هم در شرایطی که دیگر نشانی دال بر اعتبار و سودمندی چنین سیاستی وجود نداشت.

رضا شاه به رغم برکناری تیمورتاش، آخرین پرده سیاست شرقی او را ایفا کرد و پس از کوتاه‌زمانی بهت و سرگشتگی شکست را پذیرفت. ولی تجدید امتیاز داری و تداوم چیرگی دولت بریتانیا در جنوب را نمی‌توان مهمترین حاصل این سیاست نابهنگام شرقی تلقی کرد، زیرا با توجه به وضعیت ایران و اقتدار کماکان برقرار بریتانیا در آن ایام، بعید به نظر می‌آید که نوع حساب شده‌تر و معقول‌تری از دیپلماسی نیز می‌توانست تمام خواسته‌های ایرانیان را در این جبهه برآورده سازد. در واقع ضایعات اصلی سیاست شرقی را ایران در روابط خود با ترکیه و افغانستان متحمل شد؛ ایران در

تدارک ایستادگی و مقاومتی که قصد داشت در برابر دولت بریتانیا مبذول دارد، نه فقط حاضر شد به حکمیت یکجانبه دولت ترکیه گردن گذاشته و بر اساس پروتکل اسفند ۱۳۱۲ ایران و افغانستان حدود یکصد و شصت فرسخ از قلمرو کشور را بدون دلیل و منطق به دولت کابل واگذار کند، که در روابط خود با ترکیه نیز رویه‌ای مشابه اتخاذ کرد؛ یعنی پس از مدتی تردید و تزلزل بالاخره در بهمن ۱۳۱۰ پذیرفت ارتفاعات مهم و سوق‌الجیشی آزارات کوچک را به ترکها واگذار کند. علاوه بر این در سرکوب

جدایی و
تعارض دو
حوزه
سیاست‌های
داخلی و
خارجی کشور
عملاً به معنای
آن بود که
دولت برای
تأمین منافع
ملی کشور از
پشتیبانی
بخش
مهمی از ملت
برخوردار
نباشد.

نهضت کردهای ترکیه که در طول چند سال مقاومت سعی بسیار کردند بی طرفی ایران حفظ و مصالحش رعایت گردد نیز با دولت ترکیه همکاری کرد. بعد از این رشته عقب نشینی ها و شکستهای سیاسی که مظهر ناکامی شش سال سعی و تلاش دیپلماتیک بود، سیاست خارجی ایران وجه پویا و فعال خویش را از دست داد. و از آن پس تا پایان دوران سلطنت رضا شاه با چنان احتیاط و انفعالی توأم شد که نقطه اوجش را می توان در شهریور ۱۳۲۰ و ناتوانی کامل رهبری سیاسی کشور در رویارویی با این بحران ملاحظه کرد.

یکی از نکات قابل توجهی که در ارزیابی این دوره از تکاپوی دیپلماتیک ایران در نیمه نخست سلطنت رضاشاه، بویژه دوران حاکمیت «سیاست شرقی» آن به چشم می آید آن است که ایران از کسب و نگهداری آنچه در حیطه توانایی و امکاناتش بود چشم پوشید تا شاید در سایه معادلات و محاسباتی پای در هوا آنچه را هدفی بزرگتر تلقی می کرد به دست آورد. این گونه تلاشهای فراتر از امکان یکی از ویژگی های سیاست خارجی ایران معاصر است که هر از چند گاه رخ نموده و تکرار می شود. این پدیده مزمن در مقبولیت و رواج سیاستهایی ریشه دارد که در محاسبات خود بیشتر به موقعیت قدرتهای خارجی و مناسبات بین المللی نظر دارد تا واقعیتها و امکانات داخلی. و چنین گرایشی نیز بیش از آن که مبین نوعی غفلت نظری باشد، عارضه ای است برخاسته از ساختار سیاسی حاکم؛ همانگونه که در آغاز این بررسی خاطر نشان شد، با تحکیم مبادی استبداد پهلوی و شکل غیر دموکراتیک و آمرانه ای که نوسازی ایران به خود گرفت مسائل سیاست خارجی نیز همانند بسیاری از دیگر مضامین سیاسی و اجتماعی کشور از حوزه بحث و فحص عمومی خارج شد. محدودیت طرح و بحث موضوع، و لهذا



رضاشاه با تیمور تاش و محمد علی فروغی که پشت سر او دیده می شود.

ناشناخته ماندن ابعاد مسائل یکی از عوارض این دگرگونی بود. ولی این وجه «مشورتی» مهمترین عارضه ناشی از محدودیت آزادی بیان نبود زیرا به هر حال اکثر رجال و صاحب نظرانی که دانایی و شایستگی ابراز نظر در چنین اموری داشتند به نوعی مصدر کار بوده و در صورت تمایل، کم و بیش امکان طرح محدود آراء خود را نیز داشتند. کاستی اصلی در آن بود، نیروی که می بایست با حضور و مشارکت خویش رکن مهمی از پشت گرمی و اقتدار دولتی را تشکیل دهد که در نظر داشت برای احقاق حقوق از دست رفته کشور اقدام کند، با توجه به استبداد سیاسی حاکم اصولاً وجود خارجی نیافت. نیروی بالقوه ای که فقط در پرتو مشارکت و مسئولیت اجتماعی می توانست به یک نیروی بالفعل سیاسی تبدیل شود و نه به ضرب تبلیغات و مصوباتی چند به اقتضای وقت.

جدایی- و حتی در مواردی تعارض- میان دو حوزه سیاستهای داخلی و سیاستهای خارجی کشور عملاً به معنای آن بود که در بسیاری موارد دولت در سعی و تلاش خود برای تامین منافع ملی کشور، نه تنها از پشتیبانی بخش مهمی از ملت برخوردار نباشد که حتی در برخی موارد حساس به علت بروز خشونت بار ناراضی هایی که امکان بیان و لهذا حل و فصل قانونی و دموکراتیک نیافتند، از نقطه نظر اجرای قدرتمند سیاست خارجی وقت نیز در محذور قرار گیرد. در این زمینه هم می توان به حوادث و تحولات داخلی کشور در مناطق غربی و شرقی کشور اشاره داشت، و هم مناطق جنوبی؛ در غرب و شمال غرب علی رغم حسن ظن نسبی بسیاری از گروه های سیاسی کُرد منطقه نسبت به ایران که از درگیری حاد آنها با و جوهی از ناسیونالیسم نوپای تُرک و عرب ناشی می شد، دولت که در جهتی مغایر بر اصل مشارکت و مسئولیت اجتماعی عمل می کرد نتوانست از نقطه نظر داخلی خط مشیی متناسب با مقتضیات سیاست خارجی کشور اتخاذ کند و فرصت از دست داد. در نواحی شرقی نیز در همین ایام، به نحوی محدودتر و به شیوه ای دیگر با کاهش تدریجی نفوس مناطق مرزی و مهاجرت برون مرزی همان نیروهای روبرو هستیم که می توانستند به موقع خود رکنی از ارکان اقتدار منطقه ای ایران را تشکیل دهند. و از این مهمتر به ناآرامی های وسیع مناطق جنوبی کشور در سالهای ۱۳۰۷ تا ۱۳۰۹ می توان اشاره کرد که در مراحل چند همین دولت را برای سرکوب ناآرامی های مزبور به تقاضای کمک از مقامات انگلیسی واداشت.

همین جدایی و تعارض موجود میان سیاستهای داخلی و خط مشی خارجی کشور بود که نه فقط تلاشهای جسورانه و مهم دولت را در اعاده حقوق ایران از پشتوانه یک نیروی بالقوه محروم ساخت، که باعث شد این اقدامات در تاریخ مبارزات ملی ایرانیان نیز منزلت شایسته ای نیابد.

کتابخانه
۱۳۹۰

* اهم منابع مورد استفاده در این بررسی عبارتند از:

روابط ایران و شوروی؛

Pahlavi Dynasty until the Soviet Invasion in 1941, A Westview Encore Edition, 1988, pp.

76-88, 92-96, 123-157.

روابط ایران و انگلیس:

دکتر علی اصغر رزگر، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در دوره رضا شاه، ترجمه کاوه بیات، تهران، انتشارات پروین-

معین، ۱۳۷۳، صص: ۳۲۳-۱۸۳.

روابط ایران با افغانستان و ترکیه:

سید مهدی فرخ، نظری به مشرق، جلد اول، تاریخ سیاسی افغانستان، ۱۳۱۴، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۳۰، صص

۴۵۰-۶۰، مهندس محمد علی مخبر، مرزهای ایران، تهران، چاپخانه کیهان، ۱۳۲۴، صص ۳۲-۳۱، ۴۹-۵۱، ۸۳ و

۸۸-۹۰

Geoffrey Lewis, **Modern Turkey**, Ernest Benn Ltd., london, 1974, p. 131.

کتابخانه



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی